

## چنگیز خان مغول و نقش سبتای بهادر و جبه نویمان در لشکر کشی به غرب امپراتوری

### اسد اصغری سولا

مربی، دانشجوی دکتری تاریخ ایران پس از اسلام، گروه آموزشی تاریخ  
دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر، شبستر، ایران.

[asgari.asad@yahoo.com](mailto:asgari.asad@yahoo.com)

---

### چکیده

در این پژوهش، ابتدا زادگاه مغول ها و چگونگی زندگی آنان و اقوام مختلفی که در آن حیطة بودند، سخن به میان آمده است.

بعد از آن در مورد چنگیزخان که قومشان باج گذار چین بود و خودش در کودکی پدرش را از دست داده بود، مورد تحقیق قرار گرفته که او با عقل و درایت و تلاش بی وقفه اش خود را به رأس قوم خود رسانده و با اقوام مغول و همسایگانش با سیاست رفتار نموده است و در نهایت با تقویت اقوام مغول و بررسی ضعف همسایگان به آنها فایز گشته است. در ادامه، انتخاب دو نفر از مجرب ترین و داناترین سردار مغولی از طرف چنگیزخان یعنی یمه یا جبه نویمان و سبتای یا سویدای بهادر برای تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه و بعد از مرگ سلطان محمد، فتح شهرهای ایران و روسیه مورد پژوهش قرار گرفته که این دو سردار با هم فکری خود و فریب بزرگان شهر و سرداران بلندپایه پیروزی درخشانی را برای مغول ها به ارمغان آورده اند.

درنهایت به مراجعت چنگیزخان به همراه دو سردارش به مغولستان و هجوم دوم مغول به غرب امپراطوری، سلطنت کیوک خان و سلطنت شعبه دوم چنگیزی اشاره شده است.

**واژگان کلیدی:** مغول، چنگیز خان - جنگ - سبتای بهادر - جبه نویمان

مقدمه

ما مغولان را از سرزمینی که چینی‌ها، بربرهای نپخته می‌خواندند، مورد توجه قرار دادیم. آن‌هایی که از طرفی به جنگل‌های غیرقابل نفوذ سیبری و از طرف دیگر به صحرا محدود می‌شدند و معیشت آن‌ها فقط به گله و گوسفند و اسب وابسته بود و یکی از منابع عمده تغذیه آن‌ها از شکار تهیه می‌شد و به کوچ فصلی می‌پرداختند، بحث شده است و بوسیله چینی‌ها به جان هم می‌افتادند. این تحقیق توضیح می‌دهد که چگونه فردی مثل چنگیز که بعد از مرگ پدرش از قبیله طرد شده بود، دوباره به سریر قدرت تکیه می‌زند و اقوام پراکنده و وابسته به چین را دور خود جمع کرده و اتحادیه‌ای به رهبری خود تشکیل داده و بر قبیله نایمان، قرقیز، اویغور غلبه نمود و از خلا قدرتی که با پایان گرفتن فرمانروایی ختانیان ایجاد شده بود، به نفع خود سود برد.

او بدون اینکه با لشکر علاءالدین روبرو شود توانسته بود رعب و وحشتی در او ایجاد کند که با وجود پیشنهاد پسرش و اطرافیانش، هیچگاه علیه چنگیز سلاح بر ندارد و با پیشروی سپاه مغول، به قلب امپراطوری خود عقب نشینی کند و حمله خود را با اجرای سیاستی مثل فرستادن تجار و جاسوسان و بی‌احتیاطی خوارزمشاه در کشتار و قتل آن‌ها توجیه کند و بدین سان، تمام شهرهای ایران یکی پس از دیگری بوسیله مغول قتل عام شود.

مسئله‌ی دیگری که بدان پرداختیم آنکه، چنگیز چگونه سرداران و فرماندهان نترس و بی‌باکی را انتخاب می‌کند و به هر طرف دو نفر رقیب هم را می‌فرستد و آنها نیز، برای پیشی گرفتن از یکدیگر و اطاعت محض از فرمان وی همه را به قتل رسانده و مال و اموال غارت شده را برای چنگیز می‌فرستند. نباید از نظر دور داشت که در ظلم و ستم، بعضی مسلمانان متعصب هم شریک هستند. زیرا تعصب مذهبی موجب کشتار در ری و قم می‌شود. در بعضی مواقع هم، بی‌تدبیری امرای شهر، باعث ویرانی و کشتارها می‌شده است. به عنوان مثال، بزرگان تبریز با تدبیر خود، شهرشان را نجات دادند و از ویرانی آن جلوگیری کردند.

مغول‌ها علاوه بر فتح ایران، به طرف اروپا روانه می‌شوند. در لهستان و روسیه و مجارستان هم مثل ایران، به علت عدم تفاهم و همبستگی، یکی پس از دیگری با شکست مواجه شدند. شهرهایشان ویران و مردمانشان قتل عام گردید. بدین طریق چنگیزخان و فرماندهانش هر کجا

رسیدند، آنجا را به ویرانه تبدیل کردند. چنگیزخان با مراجعت به مغولستان، اوکتای را جانشین خود کرد و توصیه نمود که راه او را ادامه دهند. چون خداوند آن ها را مالک جهان کرده است. بعد از چنگیزخان بازماندگانش دوبار به چین و ایران و روسیه حمله کردند و به مدت دو قرن و نیم تسلط خود را حفظ کردند.

### **زادگاه مغول ها**

زادگاه مغول ها در قلمرو سرزمین کنونی جمهوری خلق مغولستان قرار داشته است؛ یعنی منتهی الیه شرقی کمربند پهناوری از مراتع استپی (مورگان، ۱۳۷۱: ص ۴۲) که به سمت غرب تا دشت مجارستان گسترش یافته است. از شمال به جنگل غیرقابل نفوذ سبیری، از جنوب به صحرا و در فراسوی آن سرزمین محدود می شد که مهم تر از همه آن ها چین بود. معیشت کوچندگان به گله های گوسفند و اسب وابسته بود. از پوست گوسفند برای تهیه لباس، از پشم آن برای درست کردن چادرهای نمدی که خانه های کوچندگان بود، از گوشت، شیر و پنیر برای تغذیه، و از پهن آن برای سوخت استفاده می کردند.

اسب وسیله ی اصلی حمل و نقل انسان و کالا بود. همچنین، برای شکار که یکی از منابع عمده تغذیه بود و نیز برای فراگیری آموزش های نظامی ضرورت داشت (گروسه، ۱۳۶۸: صص ۱۰-۱۱). وجود اسب، برای جنگ نیز ضروری بود. شتر و گاو، حیوانات کم اهمیت تری بودند که در کشیدن ارابه ها، مورد استفاده قرار می گرفتند، مغول ها عشایری بودند که به کوچ فصلی می پرداختند و حرکت آن ها عموماً از مراتع تابستانی واقع در دشت ها به مراتع زمستانی واقع در یک دره ی محفوظ بود. این کوچندگان همواره بعضی نیازهای خود را از رهگذر داد و ستد با جوامع ساکن در جنوب برطرف می کردند. آنها به فلزاتی نیاز داشتند که بتوانند با آن سلاح های مورد نیاز خویش را بسازند. جوامع یکجانشین نیز، به محصولاتی که عشایر تولید می کردند، نیازمند بودند. نیاز عشایر مغول به کالاهای چینی ها، بیش از نیاز چینی ها، به محصولاتی بود که از استپ به چین وارد می شد (مورگان، ۱۳۷۱: ص ۴۳؛ گروسه، ۱۳۶۸: صص ۱۷-۱۸).

چینی ها همواره بر تهدیدی که از شمال متوجه آن ها بود، آگاه بودند و عشایر کوچنده را به دو گروه بربرهای پخته و نپخته تقسیم می کردند. پخته ها کسانی بودند که در فاصله ی نزدیک تری

از چین می زیستند و بیشتر تحت تاثیر تمدن چینی ها قرار داشتند. این قبایل بیشتر در سمت جنوبی صحرای گبی (معین، ۱۳۷۶: ص ۱۶۷۷) در نزدیکی مرزهایی که بعداً دیوار بزرگ چین کشیده شده، می زیستند. در قرن دوازدهم، حکومت چین شمالی این منطقه مرزی را به خوبی تحت کنترل خود داشت. نیز، به بربرهایی که در نقاط دورتر می زیستند هم توجه داشت. زیرا آنها از سایر گروه ها خطرناک تر بودند. چنانچه یکی از روسای قبایل بیش از سایرین قدرت کسب می کرد، یاری و نفوذ سیاسی چین در اختیار یکی از رقبای او قرار می گرفت تا شخص تازه به قدرت رسیده را سر جای خود بنشانند. (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۱۱۸).

### اقوام مغول

اقوام مغول در اطراف دریاچه بایکال (معین، ۱۳۷۶: ص ۳۴۲) یعنی ناحیه ی کوهستانی واقع مابین چین خاص و منچوری و سیبری جنوبی و سرزمینی که امروز آن را مغولستان می گویند، زندگی می کردند. تا اوایل ظهور چنگیزخان در تاریخ نشان کمی از آنها وجود دارد. زیرا پیش از فاتح جهان گشا، تاتارها به قبایل کوچک منقسم بودند و در نهایت فقر و ضعف سر می کردند. مقارن ظهور چنگیزخان اقوام مغول در حدود شرقی ایران و چین خاص و سیبری جنوبی در دره های کوچک و رودها و واحه های داخلی صحاری سکونت داشتند و قبایل زیر را شامل می شدند:

- ۱- تاتار
- ۲- قنقرات
- ۳- قیات
- ۴- اویرات
- ۵- آرلاد
- ۶- جلایر
- ۷- کرائیت
- ۸- نایمان
- ۹- اویغور
- ۱۰- قرقلق
- ۱۱- قراختایی (معین، ۱۳۷۶: صص ۳۶۸-۱۵۵۶).

### ظهور چنگیزخان

چنگیزخان که اصل اسم مغولی او تموچین است (جوینی، ۱۳۸۸: ص ۱۳۴) در حدود سال ۵۴۹ ه.ق در مغولستان تولد یافته و پدرش یسوکای بهادر رئیس و خان قبیله قیات از قبایل مغول بوده است. اجداد چنگیزخان و طوایف مطیع ایشان از مدت ها پیش از ایام پدر او، خراجگزار امپراتوران چین شمالی بودند و با اکراه بسیار به سرداران ایشان باج می دادند.

یسوکای بهادر در ایام ریاست خود طوایف مغولی را که در جوار یورت قبیله او سر می کردند به اطاعت درآورد و تا آنجا اقتدار و اهمیت پیدا کرد که امپراتور چین از بسط قدرت او به وحشت افتاد و جماعتی را به جلوگیری او فرستاد ولی یسوکای بهادر غالب آمد و به زودی طوق رقیب را

از گردن قبیله خود برداشته و در کارها مستقل و اساس دولت بزرگی را که پسر تموچین بوجود آورد، ریخت (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۱۵).

تموچین سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت و چون جماعتی از مغول اطاعت او را گردن نهندند، دچار زحمت شد و پس از تحمل مشقات بسیار بر دشمنان غلبه کرد. سپس با رئیس قبیله کرائیت که اونگ خان نام داشت و پیرو مذهب مسیح بود، پیمان بست (فضل الله، ۱۳۶۷: ص ۳۲۷؛ میرخواند، ۱۳۸۷: صص ۳۷۷۷-۳۷۷۸).

اما چون تموچین روزبه روز قوی تر می شد بین طرفین جنگ درمی گرفت و تموچین غلبه می یافت. این واقعه بر شوکت و اسم و اعتبار تموچین افزود و بسیاری از قبایل دیگر حکم او را پذیرفته زیر فرمانش درآمدند و از این تاریخ، چنگیزخان معروف شد. بعد از آن، چنگیزخان بر قبیله نایمان که تایانگ خان پادشان آنان بود، پیروز شد. چنگیزخان بر اقوام مغول حدود تبت و مشرق ترکستان شرقی حالیه و طوایف قرقیز غلبه یافت و به دنبال کوچک خان پسر فراری قبیله نایمان حرکت کرد (جوینی، ۱۳۸۰: ص ۱۳۶).

### **قوم اویغور و قزلق**

قوم اویغور که یکی از قبایل تاتارند مثل سایر طوایف مغول به بیابانگردی سر می کردند. در نیمه قرن دوم هجری، جماعتی از ایشان به حدود ترکستان مهاجرت کردند و برای خود در ترکستان شرقی دولتی معتبر تشکیل دادند. آنها مدت چهار قرن بر بلاد مذکور حکومت داشتند (جوینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶). طایفه قزلق سال ۱۳۴۴ه.ق امپراتور چین را شکست دادند و سال سوم ه.ق اسلام آوردند و بلاد اویغور را مطیع خود ساختند اما همین که آوازه پیشرفت چنگیز به گوش اویغوریان رسید، متمایل به چنگیزخان شدند (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ص ۲۲۹).

### **قراختائیان**

در آغاز قرن دهم مغولستان و چین شمالی به دست مردمی نیمه عشایر به نام ختائیان که از شمال مرز دیوار بزرگ آمده بودند، فتح شد. در دوره زمامداری ختائیان حاکمیت چینی ها در سرزمین مغولستان بیش از حد گسترش یافت. در این هنگام، در مغولستان شرقی در پشت دیوار دفاعی

ختایی ها، تحولات مهمی در شرف وقوع بود. برای اولین بار می توان شاهد برآمدن مردمانی بویژه مغول بود که تا ظهور چنگیزخان پیوسته ادامه یافت (بویل، ۱۳۸۵: ص ۱۴۸).

سال ۱۱۲۰م منچوری ها بسیاری از ختائیان را از چین بیرون راندند. برای مغولستان مهم ترین پیامد تسخیر چین شمالی بوسیله منچوری ها آن بود که از آن پس مغولستان از زیر سیطره فرمانروایی مستقیم چینی ها رها شد. منچوری ها بخش های وسیع تری از سرزمین چین را فتح کردند. با پایان گرفتن فرمانروایی ختائیان، در مغولستان نوعی خلا قدرت پدید آمد. یکی از شاهزادگان ختائی، امپراتوری جدیدی بنیان گزارد که امپراتوری قراختایی نامیده شد (ولادیمیر بارتولد، ۱۳۷۶: صص ۱۴۵-۱۴۴).

### خوارزمشاهیان

خوارزمشاهیان فرزندان غلامی ترک به نام انوشترکین بودند که یکی از امرای سلجوقی خریده بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۳۴۳). در زمان ملکشاه، او بر اثر لیاقت ترقی یافت و به شحنگی خوارزم منصوب شد. بعد از او، قطب الدین به حکومت خوارزم رسید و لقب خوارزمشاه یافت. در زمان سلطان سنجر، پسر قطب الدین یعنی اتسز مقام پدر را به دست آورد. اتسز گاهی علم استقلال برمی افراشت (جویی، ۱۳۸۰: ص ۳۴۴-۳۴۵) ولی بوسیله سلطان سنجر مطیع می شد. در زمان سلطان تکش، خوارزمشاه به قراختائیان خراج می دادند که سلطان از دادن مالیات، خودداری کرد و موجب لشکرکشی قراختائیان به خوارزم شد. سلطان تکش آب جیحون را در اطراف جرجانیه باز کرد و حصار شهر را محکم بست. به همین دلیل قراختائیان از لشکرکشی سودی نبرده عقب نشینی کردند (بارتولد، ۱۳۶۶: ص ۷۱).

سلطان تکش از خلیفه عباسی تقاضای حکومت کرد. در نزدیکی همدان وزیر خلیفه که خلعت آورده بود از تکش خواست به احترام خلیفه، پیاده پیش اسب او برود. تکش فکر کرد شاید وزیر خلیفه قصد حيله ای دارد و به دستگیری او رفت. مویدالدین بن القصاب وزیر خلیفه ناصر به طرف کوهستان های ایران غربی گریخت و این ابتدای بروز دشمنی صریح بین خوارزمشاه و دارالخلافه بغداد بود (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: صص ۱۵۹-۱۶۰). پس از مرگ تکش، پسر دومش قطب الدین محمد ۶۱۸-۵۹۶ه.ق با اختیار لقب علاءالدین به جای پدر نشست. او ابتدا، قیام

برادرزاده ها و بعد غوریان را سرکوب کرد (مستوفی، ۱۳۶۱: ص ۴۹۴؛ خوارزمشاه، ۱۳۴۶: صص ۱۳۱۴).

مردم ماوراءالنهر بعد از فتوحات عظیمی که به دست سلطان محمد خوارزمشاه انجام یافته بود از ظلم و ستم قراختائیان به خوارزمشاه شکایت می کردند. خود سلطان هم از پرداخت خراج سالیانه به ایشان در زحمت بود. به همین علت سال ۶۰۶ه.ق رسول گورخان را که برای وصول خراج آمده بود در آب انداخت و در آخر همین سال به عزم تصرف ماوراءالنهر حرکت نمود.

کوچلک خان که از ترس چنگیز به قراختائیان پناهنده شده بود خراج گزار آن ها شد با حمله سلطان محمد، او بر گورخان عاصی شد (علی یزدی، ۱۳۸۷: ص ۹۹). خوارزمشاه و کوچلک خان در یک جنگ قراختائیان را مغلوب ساختند و آن حکومت سال ۶۰۷ه.ق منقرض شد. علاءالدین محمد خوارزمشاه و کوچلک خان بعد از انقراض قراختائیان بر سر تقسیم ممالک قراختائیان به توافق نرسیدند. سلطان محمد مصمم شد به بلاد کوچلک حمله کند ولی لشکریان مسلمان به جای آنکه با مسلمین علیه سپاهیان مسیحی کوچلک بجنگند، به غارت و تعرض پرداختند. خوارزمشاه هم دستور داد که مردم برای مانع حمله کوچلک، شهرهای خود را ویران و از مسکن خود کوچ کنند (خرندزی، ۱۳۶۵: ص ۱۲).

با انقراض گورخانیان که بین ممالک خوارزمشاهی و مسکن طوایف مغول سدی بود دو کشور باهم، هم مرز شدند. سال ۶۱۲ه.ق خوارزمشاه برای جنگ طوایف قرقیز و قبیچاق از شهر جند گذشت. در دشت قبیچاق (معین، ۱۳۷۶: ص ۱۴۳۷) به یک دسته از لشکریان چنگیز که به سرکردگی پسر او جوجی بودند، برخورد.

با این که مغول عزم جنگ با خوارزمشاه را نداشتند سلطان محمد از شدت غرور به این عنوان که همه کفار در چشم او یکسانند به ایشان حمله کرد. مغول ها در این جنگ شجاعت بسیار بروز دادند ولی چون به جنگ مایل نبودند، شبانه گریختند و خوارزمشاه در تابستان ۶۱۳ه.ق به سمرقند برگشت. این واقعه که اولین برخورد بین خوارزمشاه و مغول بود اگرچه اهمیتی چندان نداشت، لیکن مشاهده رشادت و جنگ آوری تاتارها چنان خوارزمشاه را مرعوب ساخت که در وقایع بعد،

این پادشاه حتی المقدور از مقابله با آن قوم خودداری می نمود و پیوسته جلوی ایشان عقب می کشید (یزدی، ۱۳۸۷: ص ۱۱۶).

### **چنگیزخان و خوارزمشاه**

سلطان محمد خوارزمشاه بعد از فتوحاتی که نصیب لشکریان او در آسیای مرکزی شد به خیال تسخیر چین افتاد و پس از آنکه شنید چنگیزخان بلاد ایغور را تحت تبعیت خود آورده و در سال ۶۱۲ه.ق بر شهر پکن پایتخت چین شمالی مسلط شده، هیئتی را برای تحقیق این اخبار به چین فرستاد. چنگیزخان مقدم فرستادگان خوارزمشاه را محترم داشت و توسط ایشان به سلطان پیغام فرستاد که او مایل است همواره بین طرفین صلح و صفا برقرار باشد و از ممالک خوارزمشاهی و چنگیزی همواره کاروانیان و تجار به رفت و آمد و داد و ستد مشغول باشند (دبیر سیاقی، ۱۳۴۶: ص ۳۴؛ مرتضوی، ۱۳۷۰: ص ۳). چند تن از تجار مسلمان با مقداری پارچه های زربفت به خدمت چنگیز رسیدند. خان مغول کالاهای ایشان را به قیمتی خوب خرید و با ایشان جمعی از بازرگانان رعیت خود را نیز به خوارزم فرستاد و همراه آنان هدایایی نیز به خدمت خوارزمشاه روانه نمود. فرستادگان چنگیز در سال ۶۱۵ه.ق موقعی که خوارزمشاه از عراق برگشته بود به حضور او بار یافتند و ارمغان ها و نامه ی چنگیز را رساندند.

دو طرف معاهده ای را پذیرفتند و قرار گذاشتند که از این تاریخ به بعد دوست یکدیگر باشند. نماینده چنگیز؛ محمود که او را یلّواج یعنی فرستاده لقب داده بودند، نظر دو طرف را برای دوستی جلب کرده بود. پس از عقد این عهدنامه جمع کثیری از بازرگانان مغول (بین ۴۵۰ و ۵۰۰ نفر) با مقدار هنگفتی کالاهای گرانبها از مغولستان به عزم ماوراءالنهر حرکت کردند (اشپولر، ۱۳۷۶: ص ۲۶؛ آلیاری، ۱۳۴۷: ص ۲۵۸).

حاکم اترار دستور داد بازرگانانی که چنگیز به قلمرو خوارزمشاهی گسیل داشته بود دستگیر سازند. در میان آنان چند تن از اهالی خوارزم نیز بودند. پس از بازجویی از دستگیر شدگان، از خوارزمشاه اجازه طلبید که بازرگانان را نابود سازد و اموال آنان را ضبط کند. علاءالدین محمد خوارزمشاه، بی تامل با این نیت سوء فرمانده خود موافقت نمود، تنها یکی از بازرگانان توانست جان سالم بدر برد. وی سرگذشت همکارانش را به دربار خان مغول گزارش داد. جاسوسان خوارزمشاه خبر

دادند که مغولان سرگرم ساختن اسلحه برای حمله به ایران هستند و خبردار شد که لشکریان چنگیز بسیار نیرومند هستند (اشپولر، ۱۳۷۶: ص ۲۶). سرداران خوارزمشاه در این فکر بودند که آیا سپاهیان خوارزم از سیحون بگذرند و نبرد اصلی را در آن سوی رود آغاز نمایند یا دشمن را اجازه دهند تا وارد قلمرو خوارزمشاه گردد و وی را در دامنه کوهستانی غافلگیر کنند و سرانجام به نظر دوم گراییدند (جوینی، ۱۳۸۰: صص ۴۲۵-۴۲۶). چنگیزخان سپاهی را به فرماندهی توشی به جنوب و سپاه دیگری را به سرکردگی اوکتای و جغتای و پسران دیگرش را به جانب اترار گسیل داشت و خود در پاییز ۶۱۶ه.ق از راه کاشغر و بلاساقون که قبلاً به تصرف مغولان درآمده بود، رهسپار بخارا شد (میرخواند، ۱۳۸۷: صص ۳۸۳۶-۳۸۳۷).

غایرخان پنج ماه مقاومت کرد. سرانجام، اطرفیانش شهر را تسلیم کردند. سپاه مغول وارد شهر شدند و تمام مردمان اترار را مانند رومه ی گوسفند از شهر بیرون کردند. غایرخان با بیست هزار مرد دلیر و مبارز با مغول ها می جنگیدند (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ص ۳۱۱) اما وقتی تمام اطرفیانش کشته شدند، دستگیر شده و به وضع فجیعی توسط چنگیزخان به قتل رسید (آلیاری، ۱۳۴۷: ص ۵۱۷).

مغول ها در پیشروی خود به هر شهری می رسیدند آنها را به ایلی دعوت می کردند اگر می پذیرفتند قتل عام صورت نمی گرفت اما اگر مقاومت می کردند آن ها را قتل عام می کردند (جوینی، ۱۳۸۰: ص ۱۶۹؛ اشپولر، ۱۳۷۶: ص ۳۰).

مغول ها به طرف ماوراءالنهر لشکرکشی کردند شهرهای بخارا و سمرقند مهم ترین شهرهای ماوراءالنهر بودند. وقتی لشکریان مغول به شهر نور رسیدند آنها اظهار ایلی کردند و شهرها را به سبتای تسلیم کردند. چنگیزخان همراه سپاهیان خود بخارا را تصرف کرد و داخل مسجد بخارا شد. بالای منبر رفت و دستور داد علف به مسجد آوردند و شیوخ بخارا در صندوق های قرآن به اسبان مغول علف دهند. قرآن ها را در زیر دست و پای اسبان ریختند و کاسه ها را پر از شراب کرده، می خوردند و می رقصیدند. علما، مجتهدان، سادات، ائمه و مشایخ را مجبور کرد از اسبان آن ها محافظت کنند. این در حالی بود که مسجد را طویله کرده بودند (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۳۹۴). مغول ها سی هزار نفر از مردم را کشتند و کودکان و زنان را به بردگی بردند. از شخصی از اهل

بخارا که فرار کرده بود، وضعیت شهر بخارا را پرسیدند گفت: آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ص ۲۳۶).

### یمه و سبتای

سلطان محمد یکصد و ده هزار نفر را برای مراقبت شهر سمرقند اختصاص داده بود (جوینی، ۱۳۸۰: ص ۱۸۹). چنگیزخان بعد از بخارا به سمرقند رفت. چون پسران او کار اترار را به اتمام رسانده بودند، به پدرشان پیوستند. چنگیزخان یمه و سبتای را با سی هزار نفر به دنبال سلطان محمد فرستاد (میرخواند، ۱۳۸۷: ص ۳۸۵) و خود، در سمرقند بسیاری را کشتند. وقتی وارد شهر شدند شروع به تخریب شهر کردند (جوینی، ۱۳۸۰: ص ۱۹۰). سال سوم حمله مغول که شهرهای تحت حکومت سلطان محمد خوارزمشاه یکی پس از دیگری متصرف می شدند، سلطان محمد خوارزمشاه هم عقب نشینی می کرد (فضل الله، ۱۳۶۷: ص ۳۶۴). چنگیزخان جبهه را از قوم یسوت با یک تومان به دنبال سلطان محمد روانه کرد و توقوجار بهادر را از امرای قنقرات با یک تومان به کمک جبهه نوپان فرستاد و به آن ها توصیه کرده بود هر کجا به او رسیدند اگر با لشکر برابر آید و شما نتوانید مقاومت کنید، توقف کنید و به ما خبر برسانید اما اگر ضعیف باشند با او بجنگید تا او را دستگیر نکرده اید بازگردید. هرکس به فرمان شما درآید او را دلجویی کنید. هرکس مخالفت ورزد از دم تیغ بگذرانید پس از تمام کردن کار در مغولستان به ما بپیوندید. به زودی، جهت تصرف شهرهای خراسان و مرو و هرات و نیشابور و سرخس و آن ولایت، سپاهییانی خواهم فرستاد. جوجی و جغتای و اوکتای را با لشکرها جهت فتح کلیه خوارزم که تختگاه سلطان محمد خوارزمشاه است روانه خواهم کرد (ایوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۳۶۴).

جبهه نوپان و سبتای (سودای) با سی هزار مرد جنگجو از معبر پنجاب گذشتند و به دنبال سلطان محمد رفتند. اطرافیان سلطان محمد در شب می خواستند او را بکشند که یکی از یارانش او را خبردار کرد، صبح دید حتی به خوابگاه او تیر پرتاب کرده اند. ترس او بسیار زیاد شد و به طرف نیشابور فرار کرد. جبهه و سودای، ابتدا به بلخ رسیدند. چون دروازه های شهر را بستند و هم اینکه، مغول ها عجله داشتند توقف نکردند. از این رو، مردم خیال کردند مغول ها ترسیده اند. آنها را دشنام دادند. مغول ها بازگشتند. بعد از سه روز شهر را تصرف کردند و هرکسی را دیدند به قتل

رساندند همه چیز را سوزانده رفتند. جبه نویمان و سوبدای متوجه هرات شدند و چون ملک هرات بیش از این، کس فرستاده بود و اظهار ایلی و انقیاد کرده، متعرض آن ها نشدند و چون توفتچراز عقب جبه نویمان و سوبدای بهادر به هرات رسید، مطاوعت ملک هرات مسموع و مقبول نداشت و در مقام مقابله و مقاتله آمده، ملک نیز از سر ضرورت به پیکار او کمر بست و در آن جنگ تیری به مقتل توفتچر آمده شر او مندفع گشت، و لشکرش از عقب آن دو امیر رفته و به ایشان پیوستند (دست غیب، ۱۳۶۷: ص ۲۰۱).

جبه و سوبدای به زاوه رسیدند، نزول کرده علوفه طلبیدند و اهالی زاوه، دروازه ها بسته چیزی به ایشان ندادند. اهل زاوه از قلت عقل در برج و باره دست به طبل برده، زبان به فحش و یاهه بگشادند. امرا چون استخفاف ایشان مشاهده نموده در غضب رفته بازگشتند و به جنگ مشغول شدند. بعد از سه روز آن قصبه را مسخر ساخته و قتل عام کردند و در آن دیار، دیاری نگذاشتند و احمال و ائقال را بشکستند و بسوختند.

جبه نویمان و سوبدای عازم نیشابور شدند و بدان حدود رسیده، ایلچیان و اعیان نیشابور فخرالملک حاجی و ضیاءالملک زوزنی و مجیرالملک کافی که از مقربان و گماشتگان سلطان بودند، فرستاده و ایشان را به ایلی چنگیزخان دعوت کردند. آن جماعت سه کس را از اوساط الناس با پیشکشی مناسب روان کرده، دم از ایلی و انقیاد زدند؛ مجیرالملک پیغام داد که: من مردی پیرم از اهل قلم و شما از عقب سلطان می روید. اگر بروی ظفر یابید مملکت از آن شما باشد و من شرایط بندگی بجای آرم. جبه نویمان زبان به نصیحت و استمالت گشاده به خط او یغوری نوشت:

سودای به فرمان چنگیزخان	به اهل نیشابور داد آن زمان
که هرکس بداند ز نزدیک و دور	بزرگان و خردان ایران و تور
که از شرق تا غرب یزدان پاک	به من داده شاهی این توده خاک
هرآن کس که با من کند دشمنی	نبیند دگر در جهان ایمنی
ابا خویش و پیوند گردد هلاک	زن و بچه گانش بمیرند پاک
اگر آنکه بر خط من سر نهاد	به جای کله بر سر افسر نهاد

مستوفی، ۱۳۶۱: ص ۵۷۳

وقتی جبهه نوین و سوبدای به نزدیک نیشابور رسیدند، سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه، به اسم شکار به طرف اسفراین روانه شد و به طرف عراق می رفت. چون گفتند دشمن نزدیک است به قلعه فرزین (جوبینی، ۱۳۸۰: ص ۴۳۱) برگشت و همان روز حرم ها و فرزندان و مادر را به قلعه قارن (جوبینی، ۱۳۸۰: ص ۴۳۱) نزد تاج الدین طغان فرستاد (خرندزی، ۱۳۶۵، ص ۷۹). سبدای (سبتای) به اسفراین رفت و جبهه از راه جوبین به مازندران رفت. و مردمان بسیاری را کشتند. وقتی سلطان محمد در قلعه قارن بود مغول ها به آنجا رسید وقتی او را شناختند تیرباران کردند او به طرف بغداد گریخت (بارتولد ۱۳۶۶: ص ۸۸۰). ولی از ترس خلیفه به طرف مازندران برگشت تا به آمل رسید امرای مازندران صلاح دانستند سلطان به جزیره برود. جبهه نوین وقتی از محل اقامت سلطان محمد باخبر شد، گروهی از مغول را به دنبال او فرستاد چون سلطان محمد را نیافتند برگشتند. اما حرم ها و خزاین سلطان را پیدا کرده، همه را به طرف سمرقند که چنگیزخان آنجا بود فرستادند. وقتی سلطان محمد شنید که حرم او اسیر شده و مورد بی حرمتی قرار گرفته و پسرانش طعمه شمشیر شده، چنان حیران و سرگردان شد که جهان بر چشم او تاریک شد و به آن مصیبت می نالید تا از غصه مرد. او را در آن جزیره دفن کردند و بعد از چند سال سلطان جلال الدین دستور داد استخوان های او را به قلعه اردهین (معین، ۱۳۷۶: ص ۱۱۹) آوردند و دفن کردند. سلطان محمد خوارزمشاه پیش از آن اوزلاق سلطان، از فرزندان خود را، ولیعهد کرده بود و در جزیره آبسکون او را خلع کرد و سلطان جلال الدین را جانشین خود نمود (فضل الله، ۱۳۶۷: ص ۳۶۹).

یمه به سربازان مغول گفت: هرکس ایل شود بر خود و زنان و فرزندان آن ها کاری نداشته باشند اما اگر ایل نشوند با زنان و فرزندان و خویشاوندان هلاک شوند. یمه و سبتای که در نیشابور باهم بودند، یمه به طرف جوبین و سبتای به طرف طوس رفت قرای شرقی طوس، نوقان ایل شدند و خلاصی یافتند. سبتای وقتی به اردکان رسید چون از مرغزار آن خوشش آمد به مردم آسیب نرسانید حاکمی آنجا تعیین کرده به خوبشان رفت و از آنجا به اسفراین رفته کشتار بسیار کرد. یمه از جوبین به مازندران رفت و بسیاری را کشت. سبتای در دامغان، سمنان هم کشتار کرد. بخصوص در ری که مردمش اهل تسنن بودند (خرندزی، ۱۳۶۵: ص ۷۹). میان اهالی ری تعصب

مذهبی شدیدی وجود داشت و با یکدیگر خصومت می ورزیدند. در آن زمان، متعصبان مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی، مسجدی را که شافعیه در آنجا نماز می خواندند، سوخته بودند. چون جبه نویمان به شهر نزدیک شد، قاضی شافعی و یارانش از او استقبال کردند و او را به قتل نصف شهر که مذهب ابوحنیفه عمل می کردند ترغیب کردند و این سخن مشهور است که گرگ را دوختن آموز که دریدن طبیعت اوست. جبه که نصف شهر را به قتل رسانده بود اندیشید که این جماعت یعنی شافعیان نسبت به شهر خود وفا نکردند و ایشان را به بلا انداختند (دست غیب، ۱۳۶۷: ص ۳۷۶). جبه نویمان به سربازان خود دستور داد شافعیان را نیز به قتل برسانند. در بعضی خبرها آمده است که در ری یک میلیون نفر را به قتل رساندند. بعد از این واقعه جبه نویمان به طرف همدان رفت و سبتای به طرف قزوین روانه شد. وقتی جبه نویمان به قم رسید، گروهی از مسلمانان که در اردوی او بودند، گفتند اهالی قم رافضی مذهب هستند. اگر آنها را بکشید ثواب کرده اید آن ها هم، مردم قم را از دم تیغ گذراندند و عیال و اطفال ایشان را به اسیری بردند و از آنجا به جانب همدان رفتند. مجدالدین علاءالدوله والی همدان مصلحت دید به مغول ها پیشکش ببرد و آنها قبول کردند و لشکر مغول به خرم آباد رفته، همه را کشتند و هیچ اسیری نگرفتند. سبتای در قزوین پنجاه هزار نفر را به قتل رساند (یزدی، ۱۳۸۷: ص ۱۶۲) جبه نویمان و سبتای در زمستان، در ری اتراق کردند (میرخواند، ۱۳۸۷: ص ۳۸۵۵).

هنگام عبور لشکریان جبه و سبتای شهر نیشابور به مغول ها اظهار ایلی کرده بود وقتی فهمیدند سلطان جلال الدین قصد جنگ با مغول ها را دارد، سر عصیان برداشتند. تولی، تغاجار نویمان؛ داماد چنگیز، را به تسخیر آنجا فرستاد. او شهر را محاصره کرد. روز سوم تغاجار کشته شد و مغول شکست یافت. خود تولی که فتح مرو را تمام کرده بود به طرف نیشابور حرکت کرد (بارتولد، ۱۳۶۶: ص ۸۸۳). مردم نیشابور مردانه جنگیدند و از کمی آذوقه مجبور به تسلیم شدند اما تولی نپذیرفت و سال ۶۱۸ه.ق شهر را گشود، مردان را کشت، زنان را به اسیری فرستاد و شهر را با خاک یکسان کردند و هفت شبانه روز بر ویرانه شهر، آب بستند و سراسر آن را هموار کرده، جو کاشتند. عدد مقتولین را تا حدود یک میلیون و هفت صد و پنجاه هزار نوشته اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۴۱۸).

در روضه‌الصفاء آمده است که مغول‌ها که فرمانده آن‌ها جبهه نوین و سبتای بود زمستان را در ری ماندند. وقتی فصل بهار رسید به طرف آذربایجان روان شدند و به زنجان رسیدند اهالی آن‌ها را یکباره به قتل رساندند و از آنجا به اردبیل رفته بر عادت مستمر مراسم قتل و نهب به تقدیم رسانیدند و شهر را به آتش قهر سوختند و با سراو (سراب) همین معامله پیش بردند و از سراو به عزم تبریز روان شدند. حاکم تبریز جهان پهلوان با لشکر مغول در مقام محاربه آمده بود، شکست یافت (اجمال، ص ۱۵۳). پسرش اتابک ازبک متعلقان خود را به جوین فرستاده بود تا از آسیب لشکر بیگانه دور باشند و خود پیوسته مست و لایعقل روز به شب و شب به روز می‌آورد (میرخواند، ۱۳۸۰: ص ۳۸۵۶). در آن هنگام شمس الدین عثمان طغرای از بزرگان تبریز و عالمی متبحر بود و از بامداد تا چاشتگاه به افاده اشتغال داشتی و بعد از آن تا وقت ظهر بر دیوان مظالم نشستی با اعیان و اشراف تبریز مشورت کرده گفت که: اگر لشکر مغول به این ولایت رسند، بی شک از ایشان به ما آن رسد که به مردم دیگر رسیده باشد، اکنون تدبیر آن است که به اختیار خود نزل و علوفه فرستیم شاید که بلا مندفع شود.

اکابر تبریز را این رای مستحسن و موافق مزاج افتاده و به اتفاق انواع امتعه و اصناف اقمشه بر چهارپایانی که در شهر یافتند بار کرده به استقبال فرستادند (یزدی، ۱۳۸۷: ص ۱۶۵). در میان آن‌ها طرفی پر از سیماب دیدند و گفتند آن چیست؟ تبریزیان گفتند این دارو قاتل شپش است و والی ما گفت که: این لشکر از راه دور می‌رسند و گزندگان در جامه‌های اینها وجود دارد و این دارو آن‌ها را از این گزندگان راحت می‌کند. این سخن ملایم موافق طبع امرا افتاده، گفتند: کسی که نخواهد در جامه‌های ما گزنده باشد ما ولایت او را خراب نکنیم و شحنه‌ای جهت تبریز نامزد کرده رسول را پایزه چوبین که پیش مغول اعتبار دارد، دادند (میرخواند، ۱۳۸۷: ص ۳۸۵۷).

چون اکثر بلاد عراق و آذربایجان لگدکوب شجعان و فرسان مغول و تاتار گشته و زمستان روی نمود. جبهه نوین و سبتای جهت قیشلامیسی موغان را اختیار کردند و در آن زمستان ده هزار سوار نامدار گرجی روی به مغولان نهادند و در حین مقابله بعضی کشته شدند و برخی منهزم گشته، تا گرجستان، در هیچ مکانی توقف نکردند. سال ۶۱۹ه.ق/۱۲۲۲م/ به عزم تسخیر مراغه به حرکت آمدند. بعد از یک هفته مراغه را به قهر گرفتند و همه را به قتل رساندند و شهر را سوزاندند. در

آن زمان چنان ترس بر مسلمانان غالب شده بود که زنی از زنان مغول به خانه ای رفته جمع زیادی را کشت و هیچ کس نمی توانست به صورت سربازان مغول نگاه کند تا ببیند آن مرد است یا زن (میرخواند، ۱۳۸۷: صص ۳۸۵۵-۳۸۵۶).

در جامع التواریخ آمده است که همدان ایل شده بود اما جمعی شحنة مغولی آنجا را کشتند و مغول ها همدان را محاصره کردند این دفعه هرچه برای ایل شدن اصرار کردند، مغول ها قبول نکردند و شهر را قتل عام کردند. بعد از تخریب همدان، عازم نخجوان شدند و قتل و غارت کردند و از آنجا عازم اراک شدند. آنجا نیز عمل وحشیانه خود را تکرار کردند و از آنجا به اردبیل و بیلقان رفتند. به قهر آن شهرها را گرفته، خراب کردند. مغول ها برای تصرف گنجه اینگونه تدبیر اندیشیدند. جبه نویمان با چندین هزار سپاه پنهان شدند و سبتای پیش رفت و از مقابل شهر فرار کردند وقتی مردم شهر به دنبال آن ها رفتند سپاه جبه، همه را تارومار کرد گرجستان و شیروان هم تصرف شد (جوینی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹). چون جماعت شیروان زیاد بود به آن ها گفتند ما از یک نژاد هستیم. نباید به همدیگر آسیب برسانیم. وقتی شیروانیان به امید صلح، از جنگ متصرف شدند ناگهان مغولان حمله کردند و هرکس را یافتند، کشتند. هرکس زنده ماند به طرف سرزمین روس فرار کرد (ایوا نوویچ و اسیلیان، ۱۳۸۹: صص ۳۷۳-۳۷۴).

با آنکه چنگیزخان، جبه و سوبوتای را باهم و برای یک کار به غرب فرستاده بود، دو سردار غالباً با یکدیگر هم آهنگی نداشتند. چنگیزخان هم با تدبیری زیرکانه این دو رقیب را کنار هم قرار داده بود تا رقیبان همیشه بکوشند در قبال یکدیگر شایستگی بیشتری از خود نشان دهند. جبه در یورش چالاک بود همواره به پیش می شتافت. لشکر او بارها به وضع بسیار خطرناک گرفتار شده بود. ولی جبه با مهارت از چنگ دشمن می گریخت. او کشیده قامت و بلند بالا بود (گروسه، ۱۳۶۸، صص ۴۰۲-۴۰۳). جبه از میان سپاهیان ساده برخاسته بود. او در تیراندازی و چالاکي مهارت بسیاری داشت. به همین علت به او لقب جبه یعنی تیر داده بودند. سوبوتای مسن بود او بسیار محیل و محتاط بود. جبه با سرسختی تمام در جستجوی راهی بود که او را به کرانه های آخرین دریای عالم برساند (ایوانوویچ و اسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۳۸۰).

### جنگ جبه نوبان و سوبوتای در روسیه

سوبوتای ده امیر هزاره خود را فرا خواند. جبه نیز با ده امیر هزاره خود آمده بود. همه از پیر و جوان در یورت جرگه زده بودند. جبه نوبان گفت: روس ها امیران و خان های بسیار دارند که آنان را به زبان خود «کنیاز» می نامند. ما باید چون صاعقه بر ملک روس فرود آییم و سراسر آن را به آتش کشیم و کیف را به تصرف آوریم (گری، ۱۳۶۹: ص ۱۱). جبه نوبان «تومان» خود را به پنج گروه تقسیم کرد. خود با یک گروه مرکب از دو هزار سوار به سوی دنپر پیش تاخت و بقیه را در طول مسیر بر پیچ و خم پخش کرد (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۴۰۵).

وقتی روس ها از پیشروی مغول ها اطلاع یافتند صفوف خود را تنگ کردند. مغول ها به فرمان جبه نوبان خود را به روس ها رساندند و تیرهای مرگبار خود را از پهلو بر آنان باریدند و چهار نعل به دشت تاختند. روس ها نعره زنان از پی آنان شتافتند (ابوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹، ص ۴۱۶). جبه انواع تدبیرها را به کار می برد تا پراکندگی سپاهیان روس را در طول راه بیشتر کند (گروسه، ۱۳۶۸، ص ۴۰۵). یکی از فوج های روس صفوفش از دیگران آراسته تر بود. نظم جنگی را مراعات می کرد. سپاهیان با صفوف جمع تر می رفتند و در دشت پخش نمی شدند. این ها سپاهیان مستیسلاو رومانوویچ کنیاز اعظم بودند. لشکریان کیف خود را از دیگران جدا می گرفتند. نیمی از آنان پیاده و نیم دیگر سوار بر اسبان کوه پیکر بودند.

سواران تاتار پس از هر درگیری کوتاه با روس ها همچنان در پهنه دشت عقب می نشستند و در پس تپه ها یا درون دره ها از نظر ناپدید می شدند (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸: ص ۴۶). سواران روس می گفتند: تاتاران مثل خرگوش گریختند مستیسلاو به سپاهیان خود دستور پیکار داد (ابوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۲۸؛ گروسه، ۱۳۶۸: ص ۴۰۵). وقتی روس ها به زمین هموار رسیدند سربازان جبه نوبان و سوبوتای منتظر بودند (ابوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۳۰). سواران گالیتسیایی تحت فرمان مستیسلاو با ازدحام نامنظم به تاختن ادامه دادند. دانیلارو مانوویچ جوان داماد او زخم برداشته بود اما همچنان همراه سپاه جلو می رفت. سپاهیان قبقاق از تاتار هزیمت یافتند (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، فدراسیون روسیه، ۱۳۸۸: ص ۳۳). گروهی از سپاهیان تاتار اردوی مستیسلاو رومانوویچ کنیاز کیف را محاصره کردند. کنیاز با ده

هزار جنگجوی سوار و پیاده می آمد و با لشکرهای دیگر روس ارتباطی نداشت. یازده تن از کنیزان در لشکر کیف بودند (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی اوکراین، ۱۳۸۸: ص ۴۶). مغول ها به دستور سوبوتای به روس ها نیزه می پراندند، با کمان های بزرگ، تیرهایی که ناوک آهنین گذاخته داشتند پرتاب می کردند، بسته های نی خشک را آتش می زدند و به سوی آنان می انداختند (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، فدراسیون روسیه، ۱۳۸۸: ص ۳۳)

گروهی از جنگجویان طوایف مختلف به فرمان سوبوتای از اسب ها پیاده شدند و با روس ها به جنگ پرداختند. سه روز جنگ ادامه داشت. روز سوم سوبوتای، پلوسکینا، سرکرده آوارگان را نزد خود طلبید و از او خواست تسلیم شوند تا نجات یابند (آکینر، ۱۳۶۷: ص ۱۶۶). وقتی پلوسکینا این خبر را به مستیسلاو رومانویچ رساند او فرمان داد سپاهیان سلاح های خود را به تاتاران تسلیم کنند. آنگاه سپاهیان کیف سلاح های خود را تحویل مغولان دادند (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی فدراسیون روسیه، ۱۳۸۸: ص ۳۳). بعد از تحویل آخرین اسلحه، ناگهان مغولان بر سر آنان ریخته و به کشتارشان پرداختند. مغول ها یازده کنیزی را که با کنیاز اعظم کیف همراه بودند از دیگران جدا کردند و آن ها را به مجلس بزم سو بوتوتای بهادر بردند (مری براکس آپ، ۱۳۷۰: ص ۱۰۴). سپاهیان روس برای نجات سپاهیان کیف که به سمت دنیپر روان بودند رسیدند. سوبوتای فرمان داد همه سپاهیان مغول به او بپیوندند (ابوانویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۳۹). دو سپاه کنار رود کالکاو در امتداد شاهراه «زالوزنی اشلیاخ» به هم رسیدند جمع کثیری از دلاوران روس به قتل رسیدند (گریمبرگ، ۱۳۶۹: ص ۳۲۹). آنها جان خود را به خاطر نجات سپاهیان بی سلاح کیف از دست دادند. اکنون مردم روس خاطره دلیران خود را که در این کارزار به هلاکت رسیدند، از یاد نمی برند. این شکست به علت کوتاه بینی، رشک و ستیزه جویی هایی بود که در مقابل تاتارها متحد نشدند و با لشکر یکپارچه با آنها نجنگیدند (یان گری، ۱۳۶۹: ص ۱۲).

سوبوتای بهادر تمام امیران هزاره و صده خود را فراخواند تا برای پیروزی خود، به درگاه «سولده» خدای جنگ بر فراز تپه بلند کرانه رود کالکا گرد آیند. مغول ها مستیسلاو رومانویچ کنیاز اعظم کیف و یازده کنیاز دیگر روس را دست و پا بسته آنجا آورده بودند، دور زدند، آواز می خواندند، طبل می زدند و با خدای جنگ راز و نیاز می کردند (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۴۰۵).

گروهی از تاتارها مال بندها و چوب و تخته ارابه های روسی را آوردند و روی کنیازهای دست و پا بسته ریختند و تلی بلند برپا کردند و سیصد تن از سرکردگان مغول بر آن جلوس کردند. آنگاه جامه های قمیز را به دست گرفتند و سولده رب النوع جنگ، حامی و نگهبان مغولان را ستودند و (جهانگشای) شکست ناپذیر، چنگیزخان را ثنا خواندند و کنیازهای روس را برای رضای خاطر خدای خود قربانی کردند و ترانه شادی جنگجویان مغول صدای ناله و مرگ قربانی ها را در خود محو کرد (ایوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۴۳).

تغاجارنویان، سردار مغول که از طرف چنگیز با ده هزار مرد جنگی برای یافتن جبهه نویان و سوبوتای بهادر فرستاده شده بود، گفت: خاقان ما را برای یافتن جبهه نویان و سوبوتای فرستاده و به من فرمود بهترین هدیه به شما آن است که در روز پیکار، لشکر به یاری شما بفرستد... بعد گفت: از سرزمین های مختلف گذشتیم و همه جا آثار شمشیر ظفرآفرین مغول را به چشم دیدیم از اهالی می پرسیدیم «بهادران نامدار جبهه و سوبوتای کجا هستند. اهالی وحشت زده در برابر ما به خاک می افتادند و با دست به سوی غرب اشاره می کردند در آستانه کارزار ما به اینجا رسیدیم و ده هزار سوار من به عرضه پیکار تاختند با پیوستن به شما، روس ها را به سرعت تارومار ساختیم (ایوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۴۴). جهان گشای کبیر، چنگیزخان فرمان داده است: وقتی نامه مرا دریافت کردید سر اسبان به عقب برگردانید و به قوریلتهای بشتاید تا درباره تسخیر عالم به شور بنشینیم (ایوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۴۵).

سوبوتای گفت: همه راه بازگشت در پیش می گیریم و به سوی یورت زرین فرمانروای خود می شتابیم. بامداد روز دیگر مغولان بر اسب نشستند و با اموال غارتی و اسیران راه بازگشت پیش گرفتند. سوبوتای بهادر پیشاپیش لشکر مغول می رفت و جبهه نویان از پشت سر لشکر می آمد. آن ها همانگونه که ناگهانی و نامفهوم آمدند به همان ترتیب نیز ناپدید شدند (ایوانوویچ واسیلیان، ۱۳۸۹: ص ۴۴۶). جبهه نویان و سوبدای بهادر ولایات ایران را خراب کردند و از جانب دربند به مغولستان رفتند. از زمان اسکند مقدونی کس نشان نداده که هیچ لشکر از آن راه گذشته باشد (میرخواند، ۱۳۸۰: ص ۳۸۵۸). چون چنگیزخان روی به یورت اصلی نهاده بود، جبهه نویان و

سوبدای بهادر مظفر و منصور با اموال موفور برو پیوستند و سرگذشت خود به تفصیل معروض گردانیدند (اشپولر، ۱۳۷۶: ص ۳۷).

#### مراجعت چنگیز خان به مغولستان

سلطان جلال الدین که از اقوام مختلفی ترک و افغان، غوری و خلیج، قرلق و قصبه پروان لشکر جمع کرد، بر مغول ها تاخت و پیروز شد. چنگیز خان، قوتونویان را با چهل و پنج هزار روانه پروان کرد که باز سلطان جلال الدین پیروز شد. قوتونویان شکسته پیش چنگیز خان رفت (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ص ۱۴۳). وقتی چنگیز خان که طالقان را بعد از ده ماه محاصره با خاک یکسان کرده بود، خبر فتح جلال الدین را در پروان شنید از راه بامیان به غزنین رفت (خرندزی، ۱۳۶۵: ص ۱۰۷). چنگیز خان بعد از پانزده روز که جلال الدین غزنین را تخلیه کرده بود، به آن شهر رسید. پس از تعیین حاکمی به دنبال سلطان جلال الدین به کنار رود سند رفت. جلال الدین که تاب جنگ با لشکر چنگیز را نداشت، خود را به رود سند انداخت و سلامت به خاک هند رفت (بویل، ۱۳۸۵: صص ۳۰۳-۳۰۴).

چنگیز خان، به علت نافرمانی ختانیان و تنگوتیان به مغولستان برگشت و آن ها را سرکوب کرد. وقتی فهمید مرگش نزدیک شده است اوکتای را ولیعهد گردانید (گروسه، ۱۳۶۸: صص ۴۰۶-۴۰۷). اوکتای بعد از زمامداری لشکرها به اطراف فرستاد و خود به طرف ختا رفت و سرزمین ختا را مسخر کرده به تختگاه خود برگشت. باتو پسر جوجی، کیوک پسر خود، منکو پسر تولی و سایر فرزندان را به طرف سرزمین روس و چرکس و بلغار و سایر بقاع و قلاع فرستاد و آنها تمام آن سرزمین را به تصرف درآوردند (میرخواند، ۱۳۸۷: ص ۳۹۰۹). دو سال و نیم بعد از مرگ چنگیز خان، در بهار سال ۶۲۶ه. ق مغول ها در قوریلتایی، اوکتای را برای رسمیت بخشیدن، او را به سمت قائمی برگزیدند. امرا و سران مغول تصمیم گرفتند برای خاتمه عملیات کشورگشایی عهد چنگیز دو اردو روانه کنند. یکی به سمت ختای، یعنی چین شمالی و دیگری به طرف ایران برای سرکوبی قطعی سلطان جلال الدین و انجام فتح آذربایجان و کردستان (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۴۴۹).

### هجوم دوم مغول

سپاهی به فرماندهی جرماغون به امر اوکتای قاآن که به تعقیب سلطان جلال الدین فرستاده شده بود، بعد از مرگ سلطان جلال الدین به آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و الجزیره و عراق هجوم آوردند (بویل، ۱۳۸۵: ص ۳۱۷) تا حوالی بغداد و در داخل آناتولی پیش راندند و بعد از آن به سه دسته تقسیم شدند:

۱- گروهی به تسخیر بلاد دیار بکر و ارزونۀ الروم و میافارقین و ماردین و نصیبین و موصل رفتند و تا ساحل فرات پیش راندند.

۲- دسته دیگر به شهر بتلیس (بدلیس) روانه شدند. پس از سوزاندن آن شهر تا حدود اخلاط را متصرف شدند.

۳- دسته سوم در اواخر سال ۶۲۸ه.ق بر مراغه استیلا یافته، بعد از آذربایجان به اردبیل رفتند و همه را قتل عام کردند. سال ۶۲۹ه.ق برای تصرف تبریز؛ پایتخت آذربایجان، حرکت کردند و تبریز به علت تسلیم مردم از قتل عام و خرابی نجات یافت (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۴۵۱).

سال ۶۳۰ه.ق مغول ها به سیواس و قیساریه (قیصریه) حمله کردند (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۴۳۰). درحمله به روس و چرکس، سبتای سردار مغول با یکصد و پنجاه هزار نفر، سال ۶۳۵ه.ق همه قسمت بین کوه اورال و شبه جزیره قِرم امرای اسلاو و روسیه را منهزم ساخته، بلاد ولادمیر و مسکو را آتش زدند. سپس، به طرف اوکراین سرازیر شدند و آن سرزمین را هم زیرورو کرده سال ۶۳۸ه.ق برکیف پایتخت آن دست یافتند و به این ترتیب، سراسر روسیه را در استیلا خود درآوردند و روسیه از این تاریخ تا دو قرن و نیم دیگر (۶۳۶-۵۸۸۶ه.ق) در تسلط مغول و محکوم حکم و اراده ایشان بود (گروسه، ۱۳۶۸: ص ۴۳۲-۴۳۳). اوکتای قاآن سال ۶۳۹ه.ق وفات کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۳: ص ۱۴۸).

### سلطنت گیوک خان

بعد از اوکتای پسر بزرگ او یعنی گیوک در سال فوت پدر در مغولستان نبود و توراکینا خاتون همسر اوکتای زمام امور را در دست گرفت. با تدبیر، پسر را به قاآنی رساند. گیوک برخلاف پدر، مردی جنگجو بود (جوینی، ۱۳۸۰: ص ۲۷۶).

سبتای بهادر سردار معروف را روانه چین جنوبی کرد. ایلچیکتای (ایلچیکدای) فاتح هرات را هم مامور ایران نمود و خود نیز برای دفع باتو که قآنی را از آن خود می دانست، شد. ولی پس از یک سال و نیم قآنی، سال ۶۴۷ه.ق وفات یافت (میرخواند، ۱۳۸۷: ص ۳۹۴۸).

### **سلطنت شعبه دوم چنگیزی منکوقآن**

بعد از گیوک میان زن گیوک و سُر قویتی بیگی همسر تولوی بر سر تعیین جانشینی نزاع درگرفت (بارتولد، ۱۳۶۶: ص ۹۹۳). قوریلتایی که صورت گرفت منکو به قآنی رسید. به این ترتیب، سلطنت شعبه اول خاندان چنگیزی یعنی اولاد اوکتای قآن برافتاد و جانشینی چنگیز به فرزندان تولوی شعبه دوم خاندان او منتقل شد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ص ۴۵۷). منکوقآن در سال دوم سلطنت خود پس از مرتب کردن امور اداری و فراغت از جانب اوضاع داخلی مملکت، درصدد کشورگشایی برآمد. به این عزم برادر کوچک تر خود هولاکو را مامور دفع اسماعیلیه و مطیع ساختن خلیفه بغداد کرد و قویلای برادر میانه خویش را به تسخیر چین جنوبی فرستاد. قویلای در سال ۶۵۴ه.ق، برای فتح چین جنوبی رفت و منکو هم سال بعد به او پیوست و قسمت مهمی از چین را گشودند (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۶۶۶).

### **نتیجه گیری**

مغول ها، در قلمرو سرزمین کنونی جمهوری خلق مغولستان زندگی می کردند. معیشت آن ها از گله های گوسفند و اسب بود. نیازهای اولیه خود را خودشان تامین می کردند و کالاهای مورد نیازشان را از چین وارد می کردند. چینی ها از نفوذ خود استفاده کرده آنها را به دست خودشان تضعیف می کردند اما چنگیزخان قبایل دیگر مغول را زیر فرمانش درآورد و بر قبایل همجوار هم پیروز شد.

چنگیز، به علت کشتار بازرگانانش، توسط علاءالدین محمد خوارزمشاه، به ایران لشکرکشی کرد و چون علاءالدین خوارزمشاه در اثر بی تدبیری، لشکر خود را پراکنده کرد به آسانی بوسیله مغول ها، شهرهای ایران تسخیر شد.

یمه و سبتای دو سردار معروف چنگیزخان بعد از تسخیر شهرهای ایران و مرگ سلطان محمد خوارزمشاه، از طریق آذربایجان به طرف روسیه سرازیر شدند. در روسیه نیز، میان بزرگان

یکپارچگی وجود نداشت. مغول ها به فرماندهی جبه نویمان (یمه) و سبتای (سودای) آن ها را نیز قتل عام کردند و شهرهایشان را به ویرانه بدل ساختند و با فرمان چنگیزخان به مغولستان برگشتند. بعد از چنگیز نیز، بازماندگانش تسخیر چین و روسیه و ایرن را تکمیل کردند.

#### منابع و مآخذ

۱. آکینر، شیرین. (۱۳۶۷). اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه محمد حسین آریا، بی م، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲. آلیاری، حسین. (۱۳۴۷). چنگیزخان مغول، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره اول، صص ۸۵-۸۱.
۳. اشپولر، برتولد. (۱۳۷۶). تاریخ مغول در ایران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
۴. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۶۳). تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم.
۵. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۸). تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نشر الهام، چاپ اول.
۶. ایوانوویچ واسیلیان، گئورکی. (۱۳۸۹). چنگیزخان، ترجمه محمد پورهرمزان، تهران، انتشارات فکر آذین، چاپ دوم.
۷. بار تولد، واسیلی ولادیمیر. (۱۳۷۶). تاریخ ترک های آسیای مرکزی، ترجمه دکتر غفار حسینی، تهران، انتشارات توس، چاپ اول.
۸. بارتولد، و.و. (۱۳۶). ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول). ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم.
۹. براکس آپ، الکساندر بنیگس مری. (۱۳۷۱). مسلمانان شوروی (گذشته، حال و آینده). ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۱۰. بویل، جی.آ. (۱۳۸۵). تاریخ کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
۱۱. جمال، نادیه. (بی تا). بقای بعد از مغول انزاری قهستانی و تداوم سنت اسماعیلی در ایران، دکتر ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات فرزانه، چاپ اول.

۱۲. جوینی، عظاملک. (۱۳۸۰). تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات نگاه، چاپ اول.
۱۳. خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد. (۱۳۶۵). سیرت جلال الدین مینکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، بی م، انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ دوم.
۱۴. دست غیب، عبدالعلی. (۱۳۶۷). هجوم اردوی مغول به ایران، تهران، انتشارات علم، چاپ اول.
۱۵. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، اوکرائین. (۱۳۸۸). تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۱۶. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، فدراسیون روسیه. (۱۳۸۸). تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۱۷. سایکس، سرپرس. (۱۳۶۸). تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ چهارم، جلد ۲.
۱۸. سیاقی، محمد دبیر. (۱۳۴). سلطان جلال الدین خوارزمشاه، زیر نظر محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، انتشارات فرانکلین، چاپ اول.
۱۹. شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۳). مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۲۰. فضل الله، خواجه رشیدالدین. (۱۳۶۷). جامع التواریخ، بی جا، انتشارات اقبال، چاپ سوم، جلد ۱.
۲۱. قفس اوغلی، ابراهیم. (۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه دکتر داود اصفهانیان، تهران، انتشارات نشر گسترده، چاپ اول.
۲۲. گروسه، رنه، (۱۳۶۸). امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

۲۳. گری، یان. (۱۳۹). دیوان کبیر، ترجمه دکتر رحمت ا... پاکدل، بی م، انتشارات جامی، چاپ اول.
۲۴. گریمبرک، کارل. (۱۳۶۹). تاریخ بزرگ جهان، ترجمه غلامرضا سمیعی، انتشارات یزدان، چاپ اول، جلد چهارم.
۲۵. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). مسائل عصر ایلخانان، تبریز، نشر آگاه، چاپ دوم.
۲۶. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۱). تاریخ گزیده، سعی و اهتمام ادوارد براون انگلیسی، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ دوم.
۲۷. معین، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم.
۲۸. مورگان، دیوید. (۱۳۷۱). مغول ها، دیوید ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
۲۹. میرخواند. (۱۳۸۷). تاریخ روضه‌الصفاء، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، جلد ۸.
۳۰. یزدی، شرف الدین علی. (۱۳۸۷). ظفرنامه، به تصحیح و تحقیق سید سعید میرمحمد صادق و دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.



